

اشکال سوم به تقریب اول اولویت: سالبه به انتفاء محمول اولی از به انتفاء موضوع نیست... 1

جواب اشکال سوم: در بعض فروض اولویت متصور است... 3

اشکال چهارم تقریب اول اولویت: انحصار طهارت عصیر در ذهاب ثلثان، 4

جواب اشکال تقریب چهارم: اولویت انحصار طهارت را از بین می برد، 4

تقریب دوم اولویت: اولویت مسکر فعلی نسبت به ما یستعد لاسکار، 4

اشکال تقریب دوم: استعدا اسکار علت حرمت است نه نجاست... 5

تقریب سوم اولویت: اولویت طهارت سرکه غیر منقلب از خمر نسبت به سرکه منقلب از آن، 6

بحث مطهریت انقلاب در عصیر منقلب به خل بود. دلیل دومی که اقامه شده بود عبارت بود از انقلاب که تقریبهایی مختلفی داشت.

تقریب اول بیان شد. این تقریب عبارت بود از این که نجاست خمر اشد از نجاست عصیر عنبی است همان گونه که از روایت برمی آید. وقتی انقلاب این نجاست شدیده را زائل می کند پس به طریق اولی نجاسات خفیفه را از بین می برد.

اشکال سوم به تقریب اول اولویت: سالبه به انتفاء محمول اولی از به انتفاء موضوع نیست

محقق خوبی اشکال کرده اند که در باب خمر سالبه به انتفاء موضوع است یعنی انقلاب موضوع را از بین می برد اما در باب عصیر سالبه به انتفاء محمول می شود زیرا موضوع وجود دارد و می خواهیم بگوییم نجاست از بین می رود. زوال نجاست با زوال موضوع امری است طبیعی اما زوال نجاست با حفظ موضوع این گونه نیست. پس امر در عصیر مشکل تر از خمر است.

توضیح مطلب: از مجموع کلمات محقق خوبی به دست می آید که می فرمایند: نجاسات بر سه قسم هستند.

اول: نجاسات عرضیه. نجاست عرضیه نجاستی را می گویند که شیئی در ذات خودش نجاستی ندارد و از جای دیگر نجاست بر اثر ملاقات و وجود شرایط سرایت، نجاست

سرایت می کند. مثل ملاقات دست انسان با یک شیء نجس.

دوم: نجاست ذاتیه عینیه. یعنی نجاستی که از جای دیگری منتقل نشده است و عین شیء بما له من العنوان موضوع برای نجاست به طوری که عنوان حیثیت تقییده است نه تعلیلیه. یعنی عنوان باعث نشده که نجاست روی امر آخری و این فقط حیث واسطه گری داشته باشد بلکه خودش حامل و موضوع نجاست است. مانند اعیان نجسه ده گانه مثل خون. نجاست خون ذاتی است علاوه بر اینکه نجاست بر روی عنوان دم رفته است و حیثیت تعلیلی نیست به گونه ای که نجاست بر روی ذات و جسم خون بار شده باشد بلکه دم بما هو دم نجس است.

سوم: نجاست ذاتیه غیر عینیه. ذاتی است یعنی از جایی دیگر حاصل نشده است اما عینیه نیست که عنوان حیثیت تقییده باشد به طوری که یدور مداره الحکم و امکان فرض این که عنوان از بین رفته و حکم باشد وجود نداشته باشد.

می فرمایند عصیر عنبی از این گونه است زیرا نجاستش از خارج حاصل نشده است بلکه از غلیان خودش حاصل شده است اما دائر مدار عنوان عصیریت نیست. عصیر وقتی غلیان پیدا کرد نتیجه اش این می شود که ذاتی و جسمی که وجود دارد متنجس شود.

ظهور ثمره اقسام سه گانه نجاست در جریان استصحاب

بنابراین فرق اقسام ثلاثه در مقام استصحاب (اگر استصحاب را در شبهات حکمیه جاری بدانیم) ظاهر می شود.

در قسم اول که نجاست عرضی است چون موضوع باقی است استصحاب جاری می شود. مثلاً کسی که دستش ملاقات با بول کرده است بعد شک کردیم که آیا با یک بار شستن با آب قلیل پاک می شود یا نه در این صورت اگر اطلاقی برای طهارت نداشته باشیم با یک بار شستن شک حاصل می شود که نجاست برطرف شده است یا نه. چون موضوع نجاست عرضی باقی است استصحاب نجاست حکم به نجس بودن می کند.

همچنین در قسم سوم که نجاست ذاتیه غیر عینیه است چون ذات باقی است و حتی به نظر عرف معدوم نمی شود در این صورت استصحاب جاری می شود.

اما در قسم دوم استصحاب معنا ندارد زیرا در این صورت استصحاب موضوعی به موضوع دیگر می شود. وقتی خون استحاله می شود نمی توانیم بگوییم نجاست باقی است زیرا نجاست مربوط به دم بما هو دم بود.

حال ایشان می فرمایند علت این که در تبدیل خمر به خل ما قائل به طهارت هستیم این است که انقلاب باعث می شود که عنوان خمر که نجاست ذاتیه عینیه دارد از بین برود. تنها این مسئله باقی می ماند که آیا طرف متنجس شده به واسطه خمر، خل را نجس می کند یا نه. به واسطه ادله طهارت خل استفاده می کنیم که سرکه بواسطه ظرف نجس نمی شود که علت آن یا طهارت تبعی ظرف است یا این که ظرف نجس غیر منجس است.

پس سرّ این که در این صورت می گوئیم پاک است این است که سالبه به انتفاء موضوع است. در حالی که در عصیر، موضوع نجاست منتفی نشده است زیرا العصیر العنبی

بعنوانه نجس نبود تا گفته شود با تبدیل به سرکه پاک می شود بلکه غلیان حیثیت تعلیله می شود که نجاست بر ذات عصیر عینی عارض شود نه بما این که عصیر عینی است نجس شود. و طبق روایات ثلثان شدن آن مطهرش می باشد. حال شما ادعا می کنید که یکی از مطهرات دیگر سرکه شدن آن است و آن را می خواهید با اولویت اثبات کنید در حالی که چنین اولویت وجود ندارد زیرا در اینجا موضوع منتفی نشده است و شما می خواهید بگویید با این که ذات وجود دارد پاک شده است.

فلذا گفتیم در طهارت خمیری که به خل می شود نسبت به زوال نجاست ذاتیه دلیل نیاز نیست و طبق قاعده است و تنها اشکال در نجاست طرف بود اما در این مورد عصیر فقط این جهت نیست و ممکن است کسی استصحاب بقاء نجاست بکند.

البته درست است که ما استصحاب در شبهات حکمیه را قبول نداریم و جاری نمی دانیم اما احتمال می دهیم که باشد زیرا موضوع باقی است پس ناچاریم به ادله دیگر تمسک کنیم و اگر دلیل دیگری هم نباشد می گوئیم به دلیل طرف نجس است.

جواب اشکال سوم: در بعض فروض اولویت متصور است

نجاست عصیر دو دلیل مهم دارد یکی اجماع که سید بحرالعلوم ادعا فرمودند و دیگری روایت معاویه بن عمار.

اگر دلیل اجماع باشد فرمایش ایشان درست است. چون اجماع لسان ندارد تنها می دانیم که نجاستی هست اما این که سالبه به انتفاء موضوع می شود یا محمول را نمی دانیم. در نتیجه اولویت مقطوعه نمی شود و همین کافی است برای عدم اولویت.

در نتیجه فرمایش مرحوم خویی با یک اصلاحی درست می شود زیرا ایشان به طور جزم می فرمایند که سالبه به انتفاء موضوع است.

اما این اجماع قابل پذیرش نیست زیرا سید بحرالعلوم از متأخر المتأخرین است و اجماع در کلام قدما وجود ندارد. علاوه بر اینکه فرمودند مدرکی می باشد و ممکن است مدرک آن همین روایت معاویه بن عمار باشد.

در نتیجه دلیل مهم روایت معاویه بن عمار است. در این روایت امام علیه السلام فرموده بودند که عصیر خمر است. دو احتمال در کلمه «خمر» وجود داشت.

یکی این که مراد این است که واقعا عصیر در لغت و عرف و شرع خمر است. در این صورت نجاست آن، نجاست ذاتیه عینی می شود.

دوم اینکه تنزیل باشد. در این صورت چه چیز منزل را بر منزل علیه بالتعبد بار می کند؟ آیا همان نجاست را بار می کند یا سنخ نجاست را اگر چه عین آن نباشد. به عبارت دیگر آیا همان نجاست ذاتیه عینی را ثابت می کند یا اصل نجاست؟

اگر گفتیم ظاهر دلیل این است که عین نجاست در خمر را بالتعبد برای عصیر ثابت می کند در این صورت فرمایش محقق خویی صحیح نیست. اما اگر بگوئیم برایمان مردد است زیرا در اینجا قابلیت نجاست ذاتیه عینی را ندارد و تعبد هم حد و حدودی دارد در این

صورت نیز تمسک به اولویت اشکال دارد و فرمایش محقق خویی صحیح می شود.

بنابراین جای این تأمل وجود دارد.

اشکال چهارم تقریب اول اولویت: انحصار طهارت عصیر در ذهاب ثلثان

مرحوم استاد در تنقیح مبانی العروه جوابی از اولویت دارند که من متوجه نشدم.

و فيه أن صيرورة العصير الغالي خلاً كصيرورته قبل ذهاب ثلثيه دبساً و كما أن الثاني لا يوجب زوال التحريم بل النجاسة قبل ذهاب ثلثيه فليكن صيرورته خلاً مثله، كما أن ذلك مقتضى ما ورد من أن العصير إذا غلى يحرم حتى يذهب ثلثاه. [1]

ایشان این گونه جواب داده اند که عصیر غلی وقتی مغلی می شود قبل از تبدیل به خل یک حالت متوسطی دارد و آن این که به شکل شیر در می آید. حال این عصیر مغلی با دبس شدن پاک نمی شود پس باید وقتی به خل تبدیل می شود نیز پاک نشود. کما این که در صحیحہ عبداللہ بن سنان دلالت می کند بر اینکه نه در حالت دبس بودن و نه در حالت خل پاک و حلال نمی شود.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كُلُّ عَصِيرٍ أَصَابَتْهُ النَّارُ فَهُوَ حَرَامٌ حَتَّى يَذْهَبَ ثُلُثَاهُ وَ يَبْقَى ثُلُثُهُ. [2]

امام صادق علیه السلام فرموده اند عصیر مغلی حرام است تا وقتی ثلثان شود یعنی ولو این که خل هم بشود حلال نمی شود و تنها راه ثلثان شدن است.

جواب اشکال تقریب چهارم: اولویت انحصار طهارت را از بین می برد

این جواب ایشان را نفهمیدیم زیرا مستدل می گوید که برای خل دلیل داریم و دلیلی که می گوید خل پاک می شود به اولویت دلالت می کند

و اما روایت مربوط به حرمت است نه نجاست. و ثانیاً اگر اولویت ثابت شود یک غایت دیگری اضافه می شود یعنی حتی یذهب ثلثاه او یصیر خلا. و اگر دلیل ثابت شد این صورت از حصر خارج می شود.

تقریب دوم اولویت: اولویت مسکر فعلی نسبت به ما یستعد للاسکار

این بیان در لسان شیخنا الاستاد حائری در شرح عروه آمده است. این تقریب یک مقدمه دارد:

از روایات در باب خمر و عنبی که خمر می شود و در باب عصیر زبیبی مطلبی استفاده می شود و آن این است که علت نجاست و حرمت عصیر این است که استعداد و زمینه مسکر شدن را دارد اگر چه اسکار بالفعل ندارد. اما چون به گونه ای است که صلاحیت مسکر شدن را دارد شارع آن را حرام و نجس فرموده است.

و ما ورد فی ماء الزیب من الأمر بطبخه إلى أن يذهب ثلثاه معللاً بأنه مأمون من الفساد المقصود به هو الإسكار أن الوجه فی تحریم العصیر هو استعداده للإسکار، فإذا فرض أن التخلیل موجب لرفع الحرمة و النجاسة فی المسکر الفعلی فهو مطهر لما ثبت حرمة أو هی مع النجاسة بملاک استعداد الإسکار بالأولویة، فتأمل. هذا. [3]

در این صورت وقتی انقلاب خمر و سایر مسکراتی که مسکر بالفعل هستند حلال و پاک می کند به طریق اولی چیزی که فقط به خاطر استعداد اسکار حرام و نجس شده است را به طریق اولی حلال و پاک می کند.

اشکال تقریب دوم: استعدا اسکار علت حرمت است نه نجاست

اولا مقدمه صحیح نیست و از روایات استفاده نمی شود که نجاست این امور بواسطه اسکار است. بله در مورد حرمت ممکن استفاده شود.

مثلا در روایتی فرموده اند حضرت نوح و حضرت آدم و حضرت حواء وقتی درخت انگور را کاشتند و انگور روید شیطان در آن طمع داشت و با آنها به مبارزه پرداخت و سرانجام آن معارضه به آن جا انجامید که حضرت فرمودند دو ثلث برای تو باشد و یک ثلث برای ما. فلذا وقتی ثلثان از بین برود سهم شیطان از بین می رود و حلال می شود. [4]

دو ثلث هر انگوری مال شیطان است و لعل معنای آن این است که شیطان بواسطه آن می تواند اسکار ایجاد کند و ذهاب عقل کند و روان انسانها را مستعد طغیان علی الله کند.

از این روایاتی که ایشان فرموده اند ممکن است این مطلب در مورد حرمت می تواند استفاده شود اگر چه در همان جا هم صرف صلاحیت کافی در حرمت نیست و الا باید انگور هم حرام باشد زیرا انگوری که جوشیده نشده است دو ثلثش مال شیطان است. این دو ثلث وقتی کارآیی دارد و ابزار دست شیطان است که شرطش حاصل شود و شرطش ایجاد اسکار است.

پس اصل مطلب تمام نیست.

علاوه بر این که اگر صحیح هم باشد تمام جوابهایی که آن جا بیان کردیم در این جا نیز تکرار می شود.

بنابراین استدلال دوم هم صحیح نیست اگر چه استاد به آن اعتماد نموده اند مگر این که بگوییم فتأمل ایشان تمریضی است.

تقریب سوم اولویت: اولویت طهارت سرکه غیر منقلب از خمر نسبت به سرکه منقلب از آن

بیانی است که ایشان از صحیحہ عبدالعزیز بن مہدی استفاده نموده اند:

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُثَيْدٍ عَنْ عَبْدِ
الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِي قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّضَا ع جُعِلْتُ فِدَاكَ الْعَصِيرُ يَصِيرُ خَمْرًا
فَيَصُبُّ عَلَيْهِ الْخَلُّ وَ شَيْءٌ يُعَيِّرُهُ حَتَّى يَصِيرَ خَلًّا قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ. [5]

در این جا دو تقریب وجود دارد که یک تقریب را تقریب سوم اولویت قرار می دهیم و تقریب بعدی را تقریب چهارم.

تقریب اول این است که امام علیه السلام در این روایت با این که عصیر خمر شده و بعد خل شده است می فرمایند پاک است. آیا برای حلیت و طهارت عصیر این احتمال وجود دارد که گذشتن از خمریت و خمر شدن لازم است؟ خمر شدن کار را سخت تر می کند و نجاست را اشد می کند پس نمی تواند تأثیری در طهارت داشته باشد. بنابراین وقتی امام علیه السلام در این صورت می فرمایند پاک شده است به طریق اولی در صورتی که قبل از سرکه شدن خمر نشده است پاک است.

مثل این که کسی از امام سوال کند اگر دست من به امر متنجس برخورد کرد و بعد به کلب مرطوباً برخورد کند و بعد با آب قلیل دستم را بشویم آیا پاک می شود یا نه و حضرت بفرمایند: پاک شده است در این صورت ما از روایت می فهمیم که اگر تنها به متنجس برخورد کرده بود و به عین نجاست برخورد نکرده بود نیز بواسطه این آب پاک می شود زیرا نجاست سخت تر دومی دخالتی در طهارت ندارد.

و مقتضاه و إن كان مطهّرة التخليل بالنسبة إلى العصير الذي صار خمرًا و ليس المفروض فيه حصول الغليان إلا أن صيرورته خمرًا لا مدخلية له في الطهارة قطعاً؛ فالعصير العالي إذا صار خمرًا ثم صار خلًّا و مع ذلك حكم بطهارته يحكم بطهارته أيضاً إذا صار خلًّا قبل أن يصير خمرًا بالأولوية. و حصول الغليان في العصير المنقلب إلى الخمر ثم إلى الخل غالباً إن لم يكن دائماً. [6]

اگر این استدلال صحیح باشد لازم نیست فقط به صحیحہ مہدی عمل کنیم بلکه به همه روایاتی که دلالت دارد بر اینکه عصیر وقتی تبدیل به خمر شود و سپس تبدیل به خل شود پاک است می توان استدلال کرد مثل روایت عبید بن زرارہ. [7]

وصلی اللہ علی محمد و آل محمد.

[1] تنقيح مباني العروة - كتاب الطهارة، ج3، ص: 360

[2] وسائل الشيعة، ج25، ص: 282

[3] شرح العروة الوثقى (للحائري)، ج2، ص: 359

[4] عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زَيْدٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ جَرِيرٍ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَصْلِ الْخَمْرِ كَيْفَ كَانَ بَدْءُ خَلَالِهَا وَ حَرَامِهَا وَ مَتَى أُتِخَذَ الْخَمْرُ فَقَالَ إِنَّ آدَمَ لَمَّا أُهْبِطَ مِنَ الْجَنَّةِ اسْتَهَى مِنْ ثَمَارِهَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ قَصِيْبَيْنِ مِنْ عَنَبٍ فَعَرَسَهُمَا فَلَمَّا أَنْ أُورِقَا وَ أَنْمَرَا وَ بَلَغَا جَاءَ إِبْلِيسُ فَخَاطَبَ عَلَيْهِمَا خَائِطاً فَقَالَ آدَمُ مَا خَالِكَ يَا مَلْعُونُ قَالَ فَقَالَ إِبْلِيسُ إِنَّهُمَا لِي قَالَ كَذَبْتَ فَارْضِيَا بَيْنَهُمَا بِرُوحِ الْقُدُسِ - فَلَمَّا انْتَهَبَا إِلَيْهِ قَصَّ آدَمُ عَلَيْهِ قِصَّةَهُ فَأَخَذَ رُوحَ الْقُدُسِ صُغْتاً مِنْ تَارٍ قَرَمَى بِهِ عَلَيْهِمَا وَ الْعِنَبُ فِي أَعْصَانِهَا حَتَّى طَلَّ آدَمُ أَنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْهُ وَ طَلَّ إِبْلِيسُ مِثْلَ ذَلِكَ قَالَ فَدَخَلَتِ النَّارُ حَيْثُ دَخَلَتْ وَ قَدْ دَهَبَ مِنْهُمَا ثُلَاثَاهُمَا وَ بَقِيَ الثُّلُثُ فَقَالَ الرُّوحُ أَمَّا مَا دَهَبَ مِنْهُمَا فَحَطَّ إِبْلِيسَ وَ مَا بَقِيَ فَلَكَ يَا آدَمُ. (وسائل الشيعة، ج25، ص: 282)

[5] وسائل الشيعة ؛ ج25 ؛ ص372

[6] شرح العروة الوثقى (للحائري)، ج2، ص: 359

[7] وَ عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُثَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: فِي الرَّجُلِ إِذَا بَاعَ عَصِيْرًا - فَحَبَسَهُ السُّلْطَانُ حَتَّى صَارَ خَمْرًا - فَجَعَلَهُ صَاحِبُهُ خَلًّا - فَقَالَ إِذَا تَحَوَّلَ عَنِ اسْمِ الْخَمْرِ فَلَا بَأْسَ بِهِ (وسائل الشيعة؛ ج25، ص: 371)